

فصلنامه تخصصی سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی (بهار ادب)

علمی^۱

سال دوازدهم - شماره سوم - پاییز ۱۳۹۸ - شماره پیاپی ۴۵

معرفی نسخه خطی فرهنگ عربی به فارسی «مشکاة المصابیح»

(ص ۶۷ - ۸۷)

علی جهانشاهی افشار^۲

تاریخ دریافت مقاله: بهار ۹۷

تاریخ پذیرش قطعی مقاله: تابستان ۹۷

چکیده

زبان فارسی با عربی تنیده شده است و بسیاری از واژه‌های دخیل عربی از ادوار کهن تا به امروز در شمار شهروندان لغوی زبان فارسی در آمده و در متون مختلف ادبی و علمی استعمال شدند. از سوی دیگر به واسطه حنبه اعجازی قرآن کریم و اهمیت قرائت و درک صحیح این عطیة الهی و مخزن اسرار نبوی، ایرانیان دغدغه تعلیم و تعلم زبان عربی را در همه ادوار تاریخی داشته‌اند. یکی از مراجع بسیار مهم در آموزش زبان، لغت نامه‌های دو زبانه است که اهم واژه‌های پرکاربرد و ضروری را فهرسا و معنی کرده باشد. از زمره این واژه نامه‌های متقدم که در خارج از ایران تصنیف شده باید از فرهنگ عربی به فارسی مشکاة المصابیح یاد کرد. اثر مذکور نگاشته مصطفی بن قباد لاذقی است. احوال وی در هاله‌ای از ابهام قرار دارد و از مطاوی آثار رجالی و تراجم نیز مطلبی در باب وی مستفاد نمیشود. مشکاة المصابیح بر اساس روش باب و فصل تبویب شده است. این اثر به لحاظ مطالعات زبانشناسی عربی و فارسی و اختصاصات رسم الخطی حائز بررسی و ارزش فراوان است.

کلمات کلیدی: فرهنگ لغت، مشکاة المصابیح، مصطفی بن قباد اللاذقی، عربی به

فارسی

۱ - تمام مجلات علمی پژوهشی کشور از ابتدای سال ۹۸ به دستور وزارت علوم به مجلات علمی تغییر نام داده‌اند

۲ - استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه شهید باهنر (a.j.afshar@uk.ac.ir)

۱- مقدمه

بخشی از پژوهشهای مربوط به زبان فارسی را فرهنگهای لغت تشکیل میدهند. «لغت‌نویسی از مفاخر ایرانیان است و ایرانی، نخستین قومی است که در جهان فرهنگ نوشته است.» (برهان قاطع، ۶۳)

فرهنگ‌نویسی در زبان فارسی از قرن پنجم آغاز شده و «دو فرهنگ که در قرن مذکور تألیف شده یکی رساله ابوحفص سغدی و دیگری تفاسیر فی اللغة الفرس تألیف شرف الزمان قطران بن منصور ارموی شاعر معروف قرن پنجم که هیچ یک از این کتابها به ما نرسیده است.» (فرهنگ فارسی، ۳۹) ایرانیان در زمان استیلای عرب، برای پاسخگویی به نیازهای علمی، فرهنگی، اقتصادی و سیاسی خود، به تدوین فرهنگهایی به زبان عربی پرداخته بودند، مردم شبه قاره نیز برای فراگرفتن زبان غالب-که در آن روزگار زبان فارسی و فرهنگ ایران بود- ناگزیر شدند دست به تدوین کتابهای فرهنگ و دستور زبان بزنند. «تاریخ ایران: از اسلام تا سلاجقه، ج ۴، ۱۹۶)

«از جمله علوم و فنونی که سبب اصلی پیدایش آنها، درست خواندن قرآن و فهمیدن معنی آن و همچنین فهم حدیث و خبر بوده است و به همین سبب تاریخ تألیف و تدوین آنها مقدم بر اغلب معارف و علوم اسلامی است، علوم مربوط به فهم صحیح زبان عربی و درک معانی لغات و مشکلات و دقائق و وجوه گوناگون آن میباشد. از این بخش است علوم صرف و نحو اشتقاق و لغت و فصاحت و بلاغت و پاره‌ای دیگر از آداب و فنون که مجموع آنها ادب و فرهنگ دوره اسلامی را فراهم ساخته است.» (نمونه‌ای از شیوه‌های ابتکاری و گوناگون دانشمندان ایرانی در فن فرهنگ‌نویسی، ۴۵۹-۴۵۸) برای رفع این نیاز فرهنگهای دو زبانه فارسی و عربی تدوین میشود. «به فرهنگی دو زبانه گفته میشود که لغتی از یک زبان، به ترتیب الفبایی خاص آن زبان، به لغتی از زبانی دیگر معنی شده باشد.» (مرجع شناسی و روش تحقیق در ادبیات فارسی، ۴۴) «تدوین فرهنگهای لغت عربی به فارسی در سده پنجم هجری در خراسان آغاز شده است...» (مرجع شناسی ادبی و روش تحقیق، ۹۱) کهنترین فرهنگ عربی به فارسی «کتاب البلغه المترجم فی اللغة» است که در نیمه نخست سده پنجم هجری (سال ۴۳۸) تألیف شده و نگارنده آن شناخته نیست...» (مرجع شناسی: شناخت خدمات و کتابهای مرجع، ۱۸۱) فرهنگهای کهن عربی به فارسی «علاوه بر اهمیتی که از نظر لغت‌نویسی دارند، از نظر واژه‌های فارسی و معادل‌سازیهایی که لغت‌نویسان در برابر واژه‌های عربی کرده‌اند قابل مطالعه و بررسی

است.» (روش تحقیق و شناخت مراجع ادبی، ۷۶) «لغت‌نویسان در آغاز امر هدفشان گردآوری لغات عمومی و متداول در زبان عربی و بیان تلفظ درست آنها و شرح و بیان معانی گوناگون هریک بود، جز آن‌که در تنظیم و ترتیب آوردن لغات در کتاب شیوه‌های گوناگونی به کار میبردند، چنان‌که خلیل بن احمد نحوی و لغوی مؤلف نخستین لغتنامه عربی، لغات را به ترتیب مخارج حروف آنها در کتاب خود آورد و چون مخرج حروف ششگانه حلق (همزه، ها، عین، حا، خا، غین) انتهای دهان است کلمات را از آنها که به حروف حلق آغاز میشدند، شروع کرد و حرف عین را نخستین حرف قرار داد- و به همین جهت کتابش به نام «العین» شهرت یافت. دیگر مؤلفان فرهنگها پس از خلیل، هرکدام شیوه‌ای برای لغت‌نویسی و لغت‌یابی انتخاب کردند و بدان‌گونه لغات را در کتب خود آوردند.» (نمونه‌ای از شیوه‌های ابتکاری و گوناگون دانشمندان ایرانی در فنّ فرهنگ‌نویسی، ۴۶۰) از فرهنگهای دو زبانه کهن عربی فارسی که در خارج از ایران تدوین شده است باید از مشکاة المصابیح یاد کرد. این اثر تاکنون معرفی و تصحیح نشده است و ذیلاً به بحث در باب معرفی نویسنده و بررسی تنها نسخه باقی‌مانده از این اثر پرداخته خواهد شد.

۲- معرفی مشکاه المصابیح و مؤلف

دو صفحه آغازین نسخه مشکاه المصابیح، فهرست مطالب است؛ بدین صورت که برای هر حرف الفبا، بر اساس حرکت حرف آغازین، سه باب در نظر گرفته شده است؛ به عنوان مثال: باب الالف المضمومه، باب الالف المضمومه، باب الالف المكسوره؛ و فهرست به باب الیاء المكسوره پایان میابد. در ادامه، مقدمه نسخه در سه صفحه و نیم آورده شده است. صفحه اول، شامل حمد و ستایش خداوند و درود و صلوات بر پیامبر اکرم (ص) و آل و اصحاب گرامی ایشان است. مؤلف در صفحه دوم مقدمه ضمن ذکر نام خود، در سبب تالیف کتاب چنین مینویسد که با ملاحظه ایثار علمای متبحر از متقدم تا متاخر، او نیز بر آن شده که در عرصه لغت که از نظر وی کلید همه علوم است، کوششی نماید و اثری فراهم آورد.

در ادامه در باب تبویب اثر خود می‌آورد که واژه‌ها به ترتیب حروف هجا در سه قسم ضمه، فتحه و کسره تنظیم شده؛ بدین صورت که ابتدا تمامی کلماتی که با حرف الف آغاز میشوند یک مرتبه بر اساس حرکت فتحه، یک مرتبه ضمه و یک مرتبه بر اساس حرکت کسره به ترتیب الفبایی حروف دوم، سوم و ... مرتب میگردند و بر همین قیاس، سایر حروف نیز تنظیم میشود؛ به عبارتی، صرف نظر از حرکت، نحوه تنظیم واژه‌ها شبیه

لغت‌نامه دهخداست و به خاطر حرکات سه گانه، برای هر حرف، این تنظیم الفبایی، سه مرتبه تکرار میشود؛ بدین گونه که ابتدا مصادر مجرد بر اساس اوزان به صورت جداگانه طبق حرکت فاء‌الفعل مرتب میگردند؛ و در ادامه، مصادر ثلاثی مزید، اسمها، رباعی مجرد و نیز مزید وارد شده است. با توجه به توضیحات مولف و نیز بررسی و مطالعه فرهنگ حاضر، مشخص میشود که برخلاف بسیاری از فرهنگهای جستجوی واژگان در فرهنگ حاضر به سهولت صورت میگیرد. علامه دهخدا در انتقاد از شیوه ضبط لغات در برخی از فرهنگها میگوید که در ترتیب الفبایی تنها حرف اول و بعضا حرف دوم را یا حرف اول و یا اول و آخر را لحاظ کرده اند که با این شیوه، جستجو و دستیابی به مدخل مورد نظر به سهولت صورت نمیگیرد. (لغت نامه دهخدا، ۳۷۷)

مؤلف نام اثر خویش را «مشکاة المصابیح» نهاده و ضمن طلب رحمت، از خداوند خواسته که هر کس را که به اثر او با دیده اغماض و گذشت بنگرد، مورد آمرزش قرار دهد. مطابق نظر مؤلف فرهنگ نظام، ارکان لغت را میتوان شامل تلفظ، هویت دستوری، تعلق زبانی، اشکال (مخفف یا مبدل)، معنی/معانی، شواهد و ترکیبها دانست. (فرهنگ نظام، ج ۱، ۴۱) در این فرهنگ، علاوه بر مصادر به دیگر گونه‌های واژه‌ها و حتی برخی تعبیرات و تعریفات نیز پرداخته شده است و با این اوصاف و نیز عدم اصرار در ارائه تمامی معانی یک واژه خصوصا معانی دورتر و کم کاربردتر آن، به نظر میرسد باید فرهنگ لغتی کاربردی باشد که مؤلف جهت استفاده همروزگاران و هموطنان خود فراهم آورده است و در موارد بسیاری برای شناساندن معنا و مفهوم یک واژه در ادامه توضیح فارسی و برای تفهیم سهل‌تر و مطمئن‌تر، معادل و یا توضیح آن را به زبان ترکی می‌آورد و گاه به جای ذکر معنای فارسی، تنها به ارائه معنی و معادل ترکی واژه اکتفا میکند و نظر به موارد گفته شده و نیز اکتفا به ذکر کمترین میزان معانی از باب حجم و تعداد میتوان چنین استنتاج کرد که مؤلف، فرهنگ حاضر را نه از منظر لغت‌نویسی، بلکه از دیدگاه کاربردی تنظیم و مدون نموده است. این موضوع که در این فرهنگ به موضوعات متعددی چون حکمت، طب، نجوم، اعلام و اشخاص و روایتهای دینی و ... پرداخته شده، خود دلیلی دیگر بر کاربردی بودن آن است.

در یادداشتی که در آغاز نسخه، محتملا به وسیله فهرست‌نویس، ثبت شده چنین آمده است: کتاب مشکاة المصابیح در لغت به شیوه رعایت مثلثات، متعلق به عالم لغوی، شیخ مصطفی بن قباد اللادقی از علویان سوریه است که البته برخلاف یادداشت فهرست‌نویس،

بنا بر برخی اشارات متن، نمیتوان به علوی بودن مؤلف معتقد شد؛ زیرا مؤلف از امیرالمومنین (ع) و نیز امام حسن (ع) با جمله دعایی «كَرَّمَ اللَّهُ وَجْهَهُ» و از خلیفه دوم نیز با جمله دعایی «رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ» یاد میکند که این شیوه بیان، خود، گواه سنی بودن مؤلف است. (راهنمای تصحیح متون، ۵۳) همچنین است به کارگیری جمله دعایی «كَرَّمَ اللَّهُ وَجْهَهُ» به شیوه سنیان برای حضرت امیرالمؤمنین (ع):

أَبُو تَرَابٍ: عَلَى كَرَمِ اللَّهِ وَجْهَهُ / أَسَدُ اللَّهِ: عَلَى بَنِي طَالِبٍ كَرَّمَ اللَّهُ وَجْهَهُ / أَبُو حَسَنٍ: عَلَى كَرَمِ اللَّهِ وَجْهَهُ / سَيِّدُ الشُّهَدَاءِ: حَضْرَتُ حَمْزَةِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ / سَيِّدَانِ: حَسَنٌ وَحُسَيْنٌ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا / أَبُو حَفْصٍ: عُمَرُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ / سَيْفُ اللَّهِ: خَالِدُ بْنُ وَلِيدٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ.

۲-۱- نسخه شناسی

با عنوان «مشکاة المصابیح» در فهرس نسخ خطی فارسی با چندین عنوان و در موضوعاتی چون نحو عربی، کلام اسلامی، اعتقادات، تفسیر، فلسفه و حدیث مواجه میشویم. نسخه مورد بحث در نوشتار حاضر مسمی به «مشکاة المصابیح» و در موضوع لغت و واژه‌نامه‌ای عربی به فارسی است. با بررسی فهرس نسخه‌های خطی در میابیم که از این اثر نسخه‌ای منحصر به فرد در کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی قم باقی مانده است. این نسخه به شماره ۳۷۹۶ و به خط نسخ در اواخر ذیقعدة سال ۹۳۴ قمری و در ۲۰۲ برگ کتابت شده است. (فهرستواره دست‌نوشت‌های ایران: دنا، ج ۹، ۶۰۲)

تاریخ کتابت نسخه اواخر ذی القعدة ۹۳۴ قمری است. واژه‌های عربی به خط نسخ و ترجمه لغات به خط نستعلیق تحریر شده است. عناوین و نشانیها به شنگرف است. روی برگ اول تملک لطف الله القاضي با مهر لوزی نقشه‌دار «ای ز سر درون ما آگاه بر درت رو نهاده لطف الله» و مهر هشت گوشه «ابراهیم الموسوی» و تملکی بدون نام به تاریخ ۱۲۷۶ با مهرهای مربع «صراط علی حق نمسکه فتاح بن نظام الحسینی» و «الوائق بالله الغنی فتاح بن نظام الحسینی» و مهر بیضوی «محمد بن احمد الموسوی» دیده میشود، تملک فتاح و مهر مربع وی بر فراز صفحه اول نیز مشهود است. جلد نسخه تیماج مشکی ضربی و تعداد اوراق ۲۰۲ برگ ۱۱ سطری با متوسط ۸ واژه در هر سطر است که تقریباً ۳۶۰۰ واژه را در بر میگیرد.

۲-۱-۱- ویژگی‌های رسم‌الخطی نسخه

الف) استفاده از «ک» به جای «گ»: در تمام متن، «ک» به جای «گ» به کار رفته است: اُسکوف: کفشکر (گ۱۵ الف) / اَلیه: کرسنکی (گ۱۶ الف) / اُمّ الافوال: کوسبند (گ۱۶ الف) / اِثلاث: سه کشتن (گ۱۷ ب) / اِثم: کناه (گ۱۷ ب) / اِثخان: بسیار کشتن (گ۱۷ ب) / جواز: بگذشتن (گ۶۲ الف) / جُلنجیین: کل انکبین (گ۶۴ الف) / جُلنار: کلنار (گ۶۴ الف) / جُنّاح: کناه و تنکی (گ۶۴ الف) / جُنون: دیوانکی (گ۶۴ الف) / جُول: کرداگرد اندرون (گ۶۴ الف).

ب) کاربرد نشانه جمع: نشانه جمع «ها» به دو صورت متصل و منفصل نگاشته شده است:

«جُدود: بهره‌ها و توانگرها و بزرگ‌ها و بخت‌ها و پدر پدرها (گ۶۳ الف) / ابراج: برج‌ها / ابدان: تن‌ها / ابیات: خانه‌ها / اَرَداف: میان‌های سرون جمع ردف (گ۶ ب) / اَرَفاد: قدح‌های بزرگ (گ۶ ب) / اَساقِفَه: قاضی‌های ترسایان (گ۷ ب) / اَسَنَه: آهن‌های سرنیزه (گ۷ ب) / اَجراس: درایها جمع جرس: (گ۴ ب) / اَجیاد: گردنها جمع جید (گ۴ ب) / اَجرام: گناهها جمع جُرم (گ۴ ب) / اَجَنَه: بچه‌ها در شکم جمع جنین (گ۴ ب) / اَجفان: پیله‌ها جمع جفون (گ۴ ب) / اَجحار: سوراخهای مار و سوسمار جمع جُحر (گ۴ ب) / اَحکام: فرمانها جمع حکم (گ۴ ب) / اَحجار: سنگها جمع حَجَر (گ۴ ب) / اَحطاب: هیزمها جمع حطب (گ۴ ب) / حزاب: گروهها جمع حزب (گ۴ ب) / اَبْدء: نصیب‌ها. اَبدا: م. (گ۳ ب).»

نویسنده از دو نشانه جمع فارسی، عمدتاً از نشانه «ها» استفاده میکند؛ تا آنجا که این نشانه را بر سر اسم جمعها و نیز واژه‌هایی که در متون فارسی عموماً با «ان» جمع بسته میشوند نیز به کار میگیرد:

«اَغراس: عروس‌ها و شوهرها، جمع عرس / اَغوال: مردم‌های بیابانی، جمع غول / اَکَلَب: سگ‌ها و ... / اَلَدَه: خصم‌ها، جمع لدود / اَناس: مردم‌ها، جمع انسان / اَنَس: مردم‌ها، جمع انسان / اَنظا: شترها و ... / اَوَزاع: گروه‌های مردم‌ها / اَوَلِیه: دوست‌ها و یارها، جمع ولی / اَیْتام: یتیم‌ها / بُعول: زن‌ها و ... / بَنات: دخترها و ... / جُدود: ... و بزرگ‌ها و ... و پدر پدرها / حُور: سیه‌چشم‌ها و ... جمع حوراء ام‌احور / رِجال: مردم‌ها، جمع رجل / اعقاب: پورها و ... جمع

^۱ - نظر به اینکه متن مورد پژوهش، فرهنگ لغت است و جست و جوی ارجاعات در آن چندان دشوار نیست و نیز برای رعایت اختصار در کتابت ارجاعات درون متنی به متن نسخه، به ثبت شماره برگ نسخه با حرف گ و صفحه مربوط با الف و ب اکتفا شد.

عقب/أشهاد: گواه‌ها ... جمع شاهد/اتراک: ترک‌ها و ... جمع ترک/اتباع: تابع‌ها جمع تابع/أبطال: دلیرها جمع بطل.»

ج) حذف «ه» در کلمات مختوم به های بیان حرکت در هنگام اتصال به های جمع در بیشتر موارد: «أثواب: جامها جمع ثوب/أجناس: گونه‌ها، جمع جنس/أجزاء: پارها/أحرف: حرفها/أكواب: کوزه‌های بی‌گوشه، جمع كوب/أبق: بندها، گریزان، قاجنجی ترکی.»

د) ذکر «ه» بیان حرکت در حالت منسوب: «جَزَيْتَه: پاره‌گی(گ۶۳ب)/جُسُور: چیره-گی و دلیری کردن(گ۶۳ب)/شَدَّان: پراکنده‌گان/شَرَب: کتان تنک و شراب خورده‌گان/بَكَارَةُ: دوشیزه‌گی/بَنَات: دخترها و بازی‌های بچه‌گان/تَحْدِير: پرده‌گی گردانیدن زن/تَشْبِيه: مانند کردن/تَشْبَه: ماندگی کردن، مانده‌گی/تَقْيُض: مانده‌گی کردن به کسی/تَقْيُل: اقتدا و مانده‌گی کردن به کسی/تَمَاطِل: از بیماری به و مانده‌گی یکدیگر شدن»

ه) حذف «ه» در «آنچه» و «آنکه» در تمام موارد: «جَف: آنچ شکوفه در وی بود/شَقِشَقَه: بند قبا و آنچ شتر از گلو به در آرد چون شتلی/شَكِير: آنچ از گرداگرد درخت می-روید./شَخْبَه: آنچ یکبار بیرون آید./سَبَك: آمیختن و درهم افکندن انگشتان و آنچ بدان ماند./سِرَر: آنچ قابله و اُبرد از ناف و خط پنجه و خط پیشانی/سَلَّاقَه: آنچ بلیسند./سُكَّتَه: آنچ بچگان بدان خاموش شوند./سَر: آنچ قابله و اُبرد از ناف/أَنُوح: بخیل و آنک تنحنج کند در وقت سوال از بخیلی/أَوَكْع: آنک انگشت سترگ بر دیگر افتاده باشد./إِجْبَا: بفروختن کشت پیش از آنک بهار رسد./إِحْصَار: آنک حاجی را مانع پیش آید از بیماری یا از دشمن تا از حج بازماند.»

و) کاربرد کسره اضافه: مؤلف در حالت اضافه دو اسم به یکدیگر به چهار صورت عمل میکند:

- آوردن «ء» به جای «ی»:

«جُذُوم: بندها دندان و بنه‌ها درخت(گ۶۳ب)/جُذُوع: اسبها، دوساله و تیرها، خانه(گ۶۳ب)/أَخْبَات: زمینها، هموار(گ۵ب)/أَخْبِيَه: خیمه‌ها، پشمین(گ۵ب)/أَدْمَغَه: مغزها، سر جمع دماغ(گ۵ب)/أَيْمَان: دستها، راست(گ۱۴الف)/أَتْن: خرها، ماده(گ۱۴الف)/أَرْكُوب: جماعتها، سواران(گ۱۴ب)، أَصُول: بنه‌ها درخت(گ۱۶الف)/سَحُوق: درخت خرما، بلند/دَهَالِيْز: میان‌ها، دیوار، جمع دهلیز/أَبَق: بندها، گریزان، قاجنجی ترکی/أَخَذَه: عَلت است از عَلتها، داء که آن را جمود و شحوض گویند./أَجْذَاع:

اسب‌ها دو ساله، جمع جذع/ أَجْوَاعُ: میان‌ها آسمان و زمین، جمع جو/ أَجْوَزه: تیرها خانه و .../»

- آوردن «ی»:

«آریاف: زمینهای آبادان (گ۶ب)/ آمر: فرمان ده و روز چارم از روزهای برد عجز/ ابالسّه: جمع ابلیس، مهترهای دیوان/ آباهیم: انگشتهای بزرگ جمع ابهام/ أَتْغاف: شوخ‌های ناخن جمع تف/ أَتْغای: دیگر پایه‌های سنگین/ أَجْباح: جای‌های مُنْج، انگبین/ أَجْلاف: ناکس‌ها و خم‌های تهی، جمع جلف/ أَخْمام: خویش‌های نزدیک، جمع حمیم/ أَخْرار: آزادهای مردم، جمع حر/ أَحادیث: افسانها و کارها و سخن‌های نو، جمع اُخْذوْته و حدیث/ أَحاجی: کارهای نو، جمع أَحجّیه/ أَجْباح: جای‌های مُنْج، انگبین/ أَجْجار: سوراخ‌های مار و سوسمار، جمع جحر/ أَجْنَحَه: رسن‌ها و پرهای مرغ، جمع جناح/ أَجْعال: مردهای پای، جمع جُعْل/ أَردان: سرهای آستین و یا بنهای او، جمع رُدن/ أَرْماث: تنه‌های درخت، جمع رَمَث/ أَزْواج: جفت‌ها و شوی‌های زن، جمع زوج/ أَسْنان: دندان‌ها و نوک‌های قلم، جمع سنّ/ أَظْراب: بن‌های دندان/ أَطْناَب: رسن‌های خیمه و بیخ‌های درخت، جمع طَنْب/ أَوزاع: گروه‌های مردم‌ها.»

- نیاوردن «ء» و «ی»:

«آیادیم: پشت‌ها زمین (گ۱۴الف)/ أَرْجاب: ماه‌ها رجب (گ۶الف)/ أرسال: رمه‌ها شتر و گوسبند جمع رسل (گ۶ب)/ إِسْتِجْعال: ددها ماده به گُشن آمدن/ أَضالِج: بازوها و سال‌ها تنگ، جمع ضلع/ أَجْوَزه: تیرها خانه و تیرها روی .../ رُبُود: جای‌ها برترین از کوه/»

- در موارد معدودی نیز، به صورت «ئ» آورده شده است:

«أحناء: جوبهائی زین/ أَخْمام: خویشهای نزدیک، جمع حمیم.»

ز) استفاده از صورت اختصاری «ء م» به جای «علیه السلام»: «روح الله: عیسی‌ء م (گ۸۸الف)/ روح الامین: جبرئیل ء م (گ۸۸الف)/ أَجْرُ: مادر اسمعیل نبی‌ء م/ آل یس: آل رسول ء م/ آمِنَه: مادر نبی ء م/ بَنُو إِسْرَئِیل: پسران یعقوب ء م/ تَوْرِیت: کتاب موسی ء م/ ثَمُود: نام نبی‌ء م»

ح) فعل «است» به کلمات قبل از خود متصل می‌شود: «أَبُو فَنِس: گیاهیست در شام و مصر غاسول رومی/ أَبُو قُبْسُ: کوهیست در مکه شرفها الله/ أَبُو قَلْمُون: جامه‌ایست که گوناگون می‌نماید، در روم/ أَخْشَبان: دو کوهست در مکه شَرَفها الله/ ابْنُ البیض: نام دزدیست اندر عرب، مشهور/ إِزْدَب: پیمانه بزرگیست بر اهل مصر و شام/ إِسْتِلْحاق: دعوی کردن که فرزند منست.»

۲-۲- تبویب

لاذقی در خصوص تبویب فرهنگ نوشته است: «خواستم که بخشی از زبان را به روش هجا با ضمه، فتحه و کسره بیاورم و بر سه قسم مضمومه، مفتوحه و مکسوره تقدیم کردم. روش: حرف الف را بعد از الف و بعد با (اب) و تا (ات) تا آخرین حرف آوردم. وارد کردم پس از آن حرف الف را بر اساس حرکتش (فتحه، کسره، ضمه) به اندازه کاربردش آوردم. بر این اساس تمامی حروف هجا هم که آخر کلمه بودند نیز به ترتیب هجا مرتب شدند. (ابا، ابب، ابت، ابث ...). اما مصادر ثلاثی مجرد بر وزنهای مانند فعل، فعال، فاعول ... و شبیه آنها باشد یا بر وزنهای افعّل تفضیل باشد مانند اسمع، ابلخ، یا هر چه شبیه این دو باشد را بر اساس ریشه بابی‌اش مرتب کردم و آنچه در دو باب قرار می‌گرفت آن را به اقتضای بابش نوشته مانند بهجه و اوزان هفتگانه ثلاثی مجرد را نیز به مقتضای بابش نوشتم. مصدرهای ثلاثی مجرد را بر مصادر سایر بابها مرتب کردم طبق آن چیزی که در کتب حرف آمده و همه اسماء و مصدری را که از ثلاثی مجرد منشعب شده و رباعی مجرد و مزید را که بر اساس بابهایشان شناخته میشوند را آوردم و آن را مشکاه المصابیح نامیدم و کلیدهایی را در آن قرار دادم...» (۱۴) به عنوان مثال، نمونه‌های زیر جهت دریافت شیوه کار مولف ذکر می‌شود:

«بطارق: هندوانه‌ها، جمع بطروقه/ بُطْرُقَه: هندوانه/ جَائُوث: هندوانه/ جَافُوف: هندوانه/ جَافِي: هندوانه/ حَبْحَب: هندوانه (واژگان مذکور به ترتیب ذیل مدخل‌های (ب)، (بْ)، (ج) و (جْ) مطرح شده‌اند.»

«خَضْبُ: حنا کردن/ إِخْضَاب: به خشکی سال رسیدن و بی‌بر شدن زمین/ إِخْضَاب: خضاب کردن چیزی از تن خود/ تَخْضِيب: خضاب کردن؛ یعنی حنا/ خِضَابُ: حنا کردن/ خِضَابُ: رنگ ریش و دست/ إِخْضَاب: به خشکی سال رسیدن و بی‌بر شدن زمین (واژگان مذکور به ترتیب ذیل مدخل‌های (خ)، (ا)، (ت)، (خ) و (ا) مطرح شده‌اند.»

«إِخْطَا: بر کام زدن، داشتن/ إِخْطَا: خطا کردن و .../ تَخْاطُوء: خطا کردن/ خَطَاء: بر زمین افکندن/ خَطَا: گناه/ خَطَاء: بر زمین افکندن/ خَطِيئَة: بزه/ خَطَايَا: ح/ خَطَايَات: ح (واژگان مذکور به ترتیب ذیل مدخل‌های (ا)، (ت) و (خ) مطرح شده‌اند.»

ضمناً میتوان میزان توجه نویسندگان به ذکر معادل‌های متعدد یک واژه فارسی را نیز ملاحظه کرد:

«احمق (دَعَثَر) / احمق شدن (حُمِق) / احمق (حَنْثَر) / احمق شدن (حَمَاقَه) / احمق (خَفْلُق) / به غفلت منسوب کردن و احمق گردانیدن (تَغْفِيل) / احمق خواندن (تَحْمِيق) / احمق (تَاک) / احمق ضعیف (بَغْثَره) / احمق (بَاعِک) / احمق یافتن (إِنْدَال) / مرد احمق (الْبِیس) / احمق شمردن (إِسْتِحْمَاق) / احمق زادن و آن یافتن (إِحْمَاق) / احمق و دیوانه (أَوَّلُق) / احمق (أَوْر) / احمق (أَوْرَد) / احمق (الْفَک) / احمق (أَغْفَک) / احمق (أَغْفَق) / سخت احمق (أَطْبِخ) / احمق (أَرْطَى) / احمق (أَرْغَى) / دراز و احمق و شتابان در کار (أَخْدَب)»

«إِجْبَار: به ستم بر کاری داشتن / إِعْتِسَار: غریم را در وقت تنگ‌دستی بگرفتن و به ستم در کاری داشتن / إِقْتِسَار: به ستم بر کاری داشتن / إِکْرَاه: به ستم به کاری داشتن / إِلْجَاء: به ستم بر کاری داشتن / تَلْجِئَه: به ستم بر کاری داشتن.»

«أَضْغَاثُ إِخْلَام: خواب‌های شوریده / إِخْتِلَاط: آمیخته و شوریده، خرد شدن / إِرْتِجَام: شوریده شدن چیزی / إِرْتِثَا: شوریده شدن و ... / إِلْتِبَاس: پوشیده و شوریده شدن / إِلْتِجَاح: شوریده شدن کار / ایتشاب: شوریده / تَبَوُّع: بشوریدن خون / تَبَلُّل: شوریده شدن لغت‌ها / تَشْوِيش: شوریده کردن / تَشْوُوش: شوریده شدن کار / تَلْبِیس: شوریده کردن کار / خَضَاء: آتش فراشوریدن / خَضْرَمَه: شوریده کردن نسب کسی ... / دَغَمَرَه: شوریده کردن.»

«أَشْبَاه: مانندها، جمع شبه / أَمْثَال: مانندها، جمع مثل / إِشْبَاه: با چیزی مانند کردن / تَشْبِیه: مانند کردن / تَشَبُّه: مانندگی کردن، مانندهگی / تَقْيِض: مانندهگی کردن به کسی / تَقْيِل: اقتدا و مانندهگی کردن به کسی / تَمَاطِل: از بیماری به و مانندهگی یکدیگر شدن / شَبِیه: مانند / شَكْل: مانند / شَبِیه: مانند و برنج از نُحَاس.»

۲-۳- ساختار

این اثر به دو بخش کلی تقسیم میشود؛ بخش اول، شامل دیباچه است که با حمد و ستایش خداوند و منقبت پیامبر اسلام (ص) آغاز میشود: «الحمد لله الذی اومض خلد عباده ... و الصلوه و السلام علی محمد قانع الاوثان...» در ادامه به دلایل خویش برای تحریر اثر اشاره میکند: «لَمَّا رَایْتُ محلَّ البَاء ... لمعتْ أَن اقبطَ قطعاً من اللغه علی تهجّ الحروف الهجا بالضمّه و الفتحة و الکسره». مؤلف، واژگان را به ترتیب حروف الفبا و بر اساس حرف اول و دوم و نیز ترتیب حرکتی (ضمّه، فتحه و کسره) آورده است؛ بدین صورت که از الف آغاز کرده (أب)؛ دو حرف اول را اساس قرار داده و در حرف سوم و بعد از آن ترتیب الفبایی را رعایت نکرده است؛ ضمناً نوع صرفی واژگان نیز تحت الشعاع همین ترتیب الفبایی قرار گرفته است؛ به گونه ای که اسم تفضیل، مصدر، اسامی مثنی و جمعهای مکسر

و حروف اضافه و ضمائر نیز همگی بنا بر ترتیب الفبایی در کنار یکدیگر قرار گرفته اند و این شیوه تا پایان فرهنگ حفظ شده است. مؤلف در دیباچه کوتاه خود نیز به شیوه تنظیم و ترتیب واژگان در فرهنگ خویش اشاره کرده است: ضمنا حرف دوم واژه نیز در ترتیب الفبایی با واک نشان داده شده است: ... تظافر، تظالم. ع: تعب، تعجیب، تعذیب، تعریب، تعزيب، تعصیب، تعقیب، تعبید،

۲-۴- اختصافات متن

۲-۴-۱- کهن‌گرایی

مؤلف سعی میکند حتی الامکان واژگان کهن فارسی را در ترجمه بیاورد؛ به گونه‌ای که برخی از این واژگان را تنها در متون نخستین دوره ادب فارسی میتوان یافت: «أَفْقَدَ شَتْرَى كَه دَسْت و پای وی بر ... چفسیده باشد (گ ۹ الف) / رَطُوب: سپست دادن (گ ۸۸ الف) / رَعُونَه: کالیو شدن (گ ۸۸ الف) / رُغْبَانَه: پایبند دوال نعلین (گ ۸۸ الف) / رُهْبَان: جمع راهب، رُهْبَانِيَه: برزیدن آن (گ ۸۸ الف) / زَاوُوق: سیماب (گ ۸۹ الف) / جُحَارِيَه: اشتر استوار و آگنده تن (گ ۶۳ الف) / جُحَانِب: مرد کوتاه ستبر (گ ۶۳ الف) / جُثَه: کالبد (گ ۶۳ الف) / جُدُود: بهره‌ها و توانگرها و بزرگ‌ها و بخت‌ها و پدر پدرها (گ ۶۳ الف) / جُبْن: بددل شدن (گ ۶۳ الف) / شَيْثَاب: برسگزیدن.» این ویژگی، تنها شامل واژگان کهن نمیشود؛ بلکه در موارد بسیاری نیز مؤلف ویژگیهای دستوری کهن را با ویژگی صرفی همراه مینماید که یکی از این موارد به کارگیری پیشوندهاست: «إِتْعَاد: وعده واپذیرفتن (گ ۱۶ ب) / إِتْزَاع: بازایستادن (گ ۱۶ ب) / إِتْبَاع: فرایس شدن (گ ۱۶ ب) / إِتْسَاق: فراهم آمدن (گ ۱۶ ب) / إِتْرَان: سخت فراشدن (گ ۱۶ ب) / إِثْبَات: بازداشتن (گ ۱۶ ب) / إِجْحَار: کار بر تنگ فراگرفتن (گ ۱۸ ب) / اجْتِمَاع: واهم رسیدن (گ ۱۸ ب) / إِحْمَاش: نیکو برافروختن آتش (گ ۱۸ ب) / إِخَارَه: جواب بازدادن (گ ۱۸ ب).

این فارسی‌گرایی سبب شده که در مواردی معرب‌ها را به عنوان واژه‌ای عربی، مطرح و صورت غیر معرب آنها را در ترجمه بیاورد: جَوَز: گردکان (گ ۶۲ ب) / جَوَارِش: گوارش (گ ۶۲ ب) / جَوَسَق: گوشک (گ ۶۲ ب) / جَوَهَر: گوهر (گ ۶۲ ب) / جَنَابِيد: گنبدها جمع جَنَبَد (گ ۶۲ ب) /

البته خود نیز گاه واژه‌ای غیرعربی را ذیل مدخلی به ترتیب الفبا می‌آورد و به فارسی بودن آن نیز اذعان مینماید و با آوردن حرف «ف» در محل ترجمه، از ذکر معادل یا

مترادف آن خودداری و به فارسی بودن آن اشاره میکند: «جُل: ف (گ۶۳ب) / جُلَّاب: ف (گ۶۳ب) / چهار: ف (گ۶۵ب) / حُقّه: ف (گ۶۸ب) / خاؤلنجان: ف (گ۷۲ب) / حِنا: ف (گ۷۲ب) / چهارشنبه: ف (گ۷۷ب) / خطمی: ف (گ۷۷ب) / دیباجه: ف (گ۸۲ب) / شَطْرَنج: ف / سِنْجَاب: ف / سِمَسار: ف / سِکَبَاج: ف / سَوْسَن: ف / سَوْرَنجان: ف / سُمّاق: ف / سَفَره: ف / سَکر: ف / سَرُو: ف / سَخْتیان: ف / زَرَنیخ: ف / زَعْفَران: ف»

۲-۴-۲- آوردن بای تاکید بر سر ماده فعل

«آتیار: کشنده خویش را بکشتن (گ۱۷ب) / اِثابه: بخشم کردن (گ۱۷ب) / اِتْعاب: برنجانیدن (گ۱۷ب) / اِجَباح: بخسانیدن (گ۱۷ب) / اِجَهّاز: خسته را بکشتن (گ۱۸ب) / اِجَلّاس: بنشانیدن / اِجذا: بیستانیدن بر پای (گ۱۸ب) / اِخاطّه: بدانستن (گ۱۸ب) / استِرواح: بوی بردن و بیارامیدن / اِستِکانه: فروتنی کردن خواستن و تن بدادن / شِصّ: دام ماهی و آن دزدی که هرچه بیند بدزدد / شَوْف: بزدانیدن / سِقاط: بیفکندن / سَهّاد: گونه روی بگشتن / سُدّ: کوه و ابری که آفاق را بپوشد. / سَجُور: پر و تهی کردن و به آتش بتافتن / سَوْم: زود بگذاشتن و چرا کردن مواشی / سَوَف: ببویدن و هلاک شدن / سَنَبَلّه: خوشه بیاوردن کشت / سَلُوب: اشتی که بچه بیفکند ناتمام / سَلَقَمّه: بز سخت دندان که بر هرچه بخاید بشکند / سَلّاسِلُ البَرَق: درخش دراز بکشد.»

۲-۴-۳- منفی کردن

برای منفی کردن، گاهی از حرف نفی «نا» استفاده میکند: «اِجحاد: نابالیدن نبات (گ۱۷ب) / اِجَماد: قمار ناکردن از بخیلی (گ۱۷ب) / آبی: نافرمان بردار / اَعَزّه: ... و نایافت‌ها / امره: سرمه ناکرده / اَمَقّه: سرمه ناکرده / اَنیض: گوشت تمام بریان ناکرده / اُمّی: نانویسنده / اِئقال: ناگیاه شدن زمین / اِئفال: ناخوش بوی کردن / اِجحاد: اندک خبر شدن و نابالیدن نبات / اِجَتوا: ناخوش آمدن / اِستِسماج: ناشیرین آمدن / اِستیقان: ناگمان شدن / اِعقام: نازاینده کردن / سَمَاجّه: بی نمک و نازیبا شدن / خالی: زنان ناپیرایه.»

گاهی نیز از «نه» استفاده می‌شود: «خَنِید: نه بس بریان / حایص: شتر مایه که نه در وی گشنی توان کردن از تنگی اندامش / تَشْرِیح: دوختن نه محکم / افتار: آب شیر گرم کردن و گرم کردن آب، اندک نه سخت گرم / اَمْلَح: آنکه چشمش از غایت سبزی با سپیدی زند و هر دو سپید باشد، نه روشن.»

۲-۴-۴- استفاده از علائم اختصاری

مؤلف برای بیان فارسی بودن واژه از حرف «ف» استفاده میکند که نمونه‌های آن پیش از این ارائه گردید. مؤلف صورت مفرد واژه عربی را بیان و ترجمه میکند و در ادامه، شکل جمع مکسر آن را نیز به عنوان واژه ای مستقل ذکر میکند و در برابر آن به جای معنی واژه، حرف «ح» را که به منزله آن است که این واژه، صورت جمع واژه قبلی است می‌آورد: « آداة: سازِ کار. آدوات: ح (گ۵ب) / آرنَب: خرگوش. آرنَب: ح (گ۶ب) / آریکه: تخت آراسته. آرایک: ح (گ۶ب) / اعوان: یاری‌دهنده‌ها، جمع عون؛ آغونَه: ح / آغَمَا: آسمانهای خانه از نی؛ آغَمِيَه: ح / أَفْضَل: کبک نر؛ أَفَاضِل: ح / أَفْعَى: مار ماده؛ أَفَاعَى: ح / إِداوَه: ابریق چرمین؛ إِداوای: ح / ارَّه: حاجت؛ ارَب: ح / اِلَه: خدای پرستیده؛ آلَهِه: ح / بادِنجان: پاتنکاه؛ بادِنجانَه: ح.»

البته گاهی نیز لفظ «جمع» را آورده است، اگرچه غلبه با شیوه پیشین است: «أجراس: درایها جمع جرس: (گ۴ب) / أجیاد: گردنها جمع جید(گ۴ب) / أجرام: گناهها جمع جُرم (گ۴ب) / أجَنَه: بچه‌ها در شکم جمع جنین(گ۴ب) / أجفان: پيله‌ها جمع جفون (گ۴ب) / أجحار: سوراخهای مار و سوسمار جمع جُحر (گ۴ب) / أحکام: فرمانها جمع حکم (گ۴ب) / أحجار: سنگها جمع حَجَر (گ۴ب) / أحطاب: هیزمها جمع حطب (گ۴ب) / أحزاب: گروهها جمع حزب(گ۴ب) / بحابیج: میان‌های سرای، جمع بحبوحه/ براش: چنگال‌های شیر، جمع برش/ براعم: غلاف‌های گل، جمع برعومه/ براغيث: کیک‌ها، جمع برغوث؛ یعنی پَرَه/ بَرِاقع: روی‌پوش‌ها، جمع برقع/ بطائین: آستین‌ها و دوش‌ها و خانه‌ها، جمع بطانه/ بطاطیخ: خربزه- ها، جمع بطیخ/ بطارق: هندوانه‌ها، جمع بطروقه/ بطارقه: سرهنگ‌های پادشاه، جمع بطریق/ بلابل: هزاردستان‌ها و غم‌ها؛ جمع بلبل/ بنابق: خشت‌ها، جمع بنبقه/ بُؤس: سختی‌ها، جمع بؤس/ بُدُور: ماه‌های چهاردهم، جمع بدر.»

گاه مؤلف، واژه‌ای را ترجمه میکند و صورتی دیگر را که حاصل تغییر جزئی در صورت اصلی است را نیز به عنوان واژه‌ای مستقل در ادامه می‌آورد؛ اما به جای ترجمه آن، حرف «م» را ذکر میکند که معادل «مَرَّ» تلقی میشود: «آتو: آمدن. آتی: م. (گ۳ب) / أبواب: درها. أبویه: م. (گ۳ب) / أبی: سرکش. أبیان: م. (گ۳ب) / أبْدء: نصیب‌ها. أبدا: م. (گ۳ب) / أدوس: تاریک چشم. آدوش: م. (گ۵ب) / بُرْعوم: غنچه سرشکوفه؛ بُرْعُم: م / بُرْقَع: روی‌پوش؛ بُرقوع: م / بَطُول: باطل شدن؛ بَطْلان: م / تَبصیر: بینا گردانیدن و بصیر شدن؛ تَبصرَه: م / تَتَمیم: تمام کردن؛ تَتَمَه: م / تَجْرِیب: آزمودن؛ تَجْرِیه: م / تجویل: واگردیدن؛ یعنی کرودونمک؛ تَجوال: م.»

۲-۴-۵- ذکر معادلهای عربی برخی واژه‌ها

این ویژگی در مواردی در واقع نوعی ارجاع است؛ به این صورت که خواننده به معادل معنایی واژه ارجاع داده میشود: «اغْتَضَب: الغضب (گ ۳۲ ب) / اغْتَضَار: المغفرة (گ ۳۲ ب) / اغْتَضَار: الفخر (گ ۳۳ ب) / الداس: الطوع (گ ۳۴ الف) / اِكْلَاب: ... و هوشبه جنون / اِنجیل: کتاب عیسی؛ یعنی کتاب اصلی من النجل و هو الاصل. اِنَّمَا سُمِّيَ الْاِنْجِيلُ اِنْجِيلًا بِه اظهر الَّذين بعد ما درس فی العیث / جَعْنِ: اصول الصلبن و هو ضرب من الشجر / سَحَبَت: هو الجری المقدم / سَلَف: پیشینیان و الَّذی هو البیع / شِفْنِین: هو الطائر کالفاخته / اَخْرَب: گوش شکافته، الَّذی فیه شق او ثقب مستدیر / اَخْلَف: البعیر الَّذی یمشی علی شق / جَعَر: ذوبطن الذیب و الکلب / ذوات: الَّذی یکتب منها / اِذْفان: اَن یروح العبد من موالید یوماً او یومین من غیر یغیب من المصر / بَلَاط: کل شی فرشت به الدار من حجر او غیره / حَطَم: داء یُصیب الدابة فی قَواِیمِها او ضَعْفُ.»

۲-۴-۶- بینظمی ارکان کلام در معانی فارسی

در مواردی، ترتیب نحوی کلام در بیان نویسنده مغایر با نحو متعارف و معمول نحو فارسی است که محتملاً درلیل آن، فارسی زبان نبودن نویسنده است: «اغْتَمَاز: عیب کردن به کاری به کسی (گ ۳۲ ب) / اِفْتَار: آب شیر گرم کردن و گرم کردن آب اندک نه سخت گرم (گ ۳۲ ب) / اِلْتِحَاض: بسته گردانیدن کار صعب مردم در خود و بسته شدن (گ ۳۰ الف) / اِمْرَاق: خوردنی بسیار کردن (گ ۳۱ ب).» این ویژگی، واژگانی را شامل میشود که تعریفی توضیحی و مشروح دارند و مؤلف ناچار است بیش از یک واژه یا ترکیب فارسی برای معنی آنها ارائه نماید و علت این آشفتگی را نیز شاید بتوان بر غیر فارسی بودن زبان مؤلف حمل کرد که مؤلف در نحو این گونه موارد، از زبان ترکی متأثر بوده و بعضاً ترجمه‌ای تحت الفظی به فارسی از ساختار نحوی معنای ترکی موجود در ذهن خویش ارائه نموده است.

۲-۴-۷- ذکر بیش از یک معنی برای واژگان

مؤلف گاه برای یک واژه ذیل یک مدخل، دو یا چند معنی ذکر میکند و گاه نیز، یک مدخل را بیش از یک بار ذکر میکند و در هر مرتبه، معنی / معانی‌ای برای آن برمیشمرد: «إِطْلَاق: رها کردن از بند و روان کردن چیزی (گ ۳۱ الف) / اِعْرَاق: بیخ آوردن و به عراق شدن و شراب به آب آمیختن (گ ۳۱ الف) / اِفْلَاج: ظفریافتن و حجت آشکار کردن (گ ۳۲ الف). زَرَق: زدن به ژوبین و سرگین افکندن مرغ (گ ۹۰ الف) / زَرَق: فریب (گ ۹۰ الف) / زَعَم:

دعوی کردن و به گمان سخن گفتن (گ ۹۰ الف) / زَعَم: طمع کردن (گ ۹۰ الف) / زَعَم: سخن باطل (گ ۹۰ الف) / رَهَطَه: گروه مردم از ده تا چهل (گ ۸۷ الف) / رَهَطَه: سوراخ موش (گ ۸۷ الف).

۲-۴-۸- مشکول کردن کلمات

مؤلف تمامی واژگان عربی و گاه در مواردی محدود واژه‌های فارسی را نیز مشکول مینماید و مشکول کردن واژه‌های فارسی در مواردی اتفاق میفتد که احتمال غلط‌خوانی وجود داشته است: «أَخْلَقَ: خوی‌ها، جمع خُلُق و کهنه‌ها، جمع خُلُق / أَظَلَّ: زیر سَوَل شتر / إِبْعَا: بَر جُستَن یاری دادن / إِجْتِهَاد: جُستَن / إِحْقِفَار: در سِر دو پای نشستن مرغ.»

۲-۴-۹- کاربردهای خاص و واژه‌سازی

نویسنده گاه برای ترجمه کلمات عربی، واژه‌ای جدید میسازد یا ساختاری جدید به کار میگیرد که نظر به غیر متعارف بودن هر دو مورد، شاید بتوان آنها را به فارسی نبودن زبان مؤلف نسبت داد که بنا بر توانش زبانی و با اتکا به ویژگیهای صرفی و نحوی زبان عمل کرده است؛ بی‌آنکه به مقبولیت و متعارف بودن آنها در میان صاحبان زبان فارسی توجه کافی نماید؛ البته این اتفاق در ترکیبات و جملات افتاده است و در واژگان چنین نیست: «تَسَحَّسُج: دویدن آب (گ ۵ب) / تَشْكُر: سپاس‌داری کردن (گ ۵۲ الف) / تَشْرُق: در آفتاب‌گاه نشستن (گ ۵۲ الف) / إِفْتِضَاح: رسوایی (گ ۳۳ الف) / إِمَانَه: بمیرانیدن (گ ۳۴ ب) / إِقْهَأ: اندک خورش شدن (گ ۳۳ ب) / إِقْفِعَال: از سرما واهم آمدن (گ ۳۳ ب) / بَخْسَبَانِیدَن (گ ۱۷ ب) / أَرَّ: المضاعف المهموز الفاء. از جای بیرون آوردن و برانگیختن و معصیت خواندن و بر آن ژولیدن / إِبْلَاح: بمانیدن، غوره برآوردن خرما / إِئْتِسَام: کاریدن / إِبْتِلَال: ترشیدن اکشیمک / إِجْهَاض: ... و شتابانیدن / إِجْدَاع: ... و پنج ساله اشتر به زیر رانیدن / إِجْتِزَاز: درویدن کشت و ... / إِخْفَاد: شتابانیدن / إِحْسَا: بشامانیدن / إِخْتَبَا: ... خیزیدن کودک / إِخْبَاب: بویانیدن / إِذْمَاع: ریزانیدن اشک / إِذْرَا: ذاهیدن / إِسْكَان: قرار دادن و آرامانیدن / إِسْتِحْلَاف: ایستیدن خواستن به جای کسی / إِسْرَاع: بشتاویدن و خشک گردانیدن نبات / إِعْبَا: درمانیدن و مانده شدن / إِفْتِضَاح: رسوایی / إِمْرَاء: بگوارانیدن طعام / شَدَب: واراندن مگس بسیار، ... / تَخْلِئَه: از آب واراندن / دَبُّ: واراندن مگس، ... / ذِیَاوَه: واراندن / إِذْرَا: بیفکندن و اشک ریختن و دامیدن / تَذْرِیَه: بردامیدن / ذَرُو: شاریدن و دامیدن و دندان بیفتیدن / ذَرِی: دامیدن / شُكْر: سپاسداری کردن / شُكُور: سپاس‌داری کردن / ذَرُو: شاریدن و دامیدن و دندان بیفتیدن / خَلَّاه:

سزاواری / حَضَ: بر کاری افزولیدن / حَضَاء: آتش فراشوریدن / تَوْتُق: به استواری فراگرفتن / تَمَائِل: از بیماری به و مانده‌گی یکدیگر شدن / تَلَقُّف: زود فراگرفتن و فروواریدن / تَلْقِیف: فروواریدن / تَصَاغَر: ... خواری نمودن از خود / تَحَاقُر: ... خواری نمودن از خود / تَصَرُّف: فاگشتن در کاری / تَبَسُّم: گماریدن / اِنْهَضام: گواریده شدن / اِکراه: به ستم به کاری داشتن / اِسْتِغْلَال: اندک شمردن و به خودی خود به کاری بیستیدن / اِسْرَاف: گزاف‌کاری کردن / اَرْمَص: ژفکین / اَعْمَص: ژفکین؛ یعنی چپاflر گوز / اِجْداع: ... و پنج ساله اشتر به زیر رانیدن / اِخْتِبا: ... خیزیدن کودک / اِذْماع: ریزانیدن اشک.»

۲-۴-۱۰- به کارگیری ضمیر «آن» برای بیان پذیرش حالتی

«أَرْقَد: نزدیک آمدن و آن شدن / اِحْشاش: خشک شدن دست و آن شدن بچه در شکم مادر / اِدْناف: نزار کردن و آن شدن / اِزْدِیاد: افزون کردن و آن شدن / اِسْنام: بلند گردانیدن و آن شدن / اِسْتِغْشاد: پناه شدن و آن شدن خواستن / اِشْتِهار: مشهور کردن و آن شدن / اصمام: کر کردن و آن شدن و آن یافتن / اِیقار: گران‌بار کردن و آن شدن / تَحَقُّق: درست کردن و آن شدن / تَقْسُّم: پراکنده کردن و آن شدن / تَنْوِیر: روشن کردن و آن شدن / ثَلث: سیم کردن و آن شدن»

۲-۴-۱۱- ابدال

«تَشَارُک: با یکدیگر همباز شدن / شَرِیک: همباز / تَطَوِیع: فرمان‌بردار و سازوار گردانیدن / حَبْلَه: گوسبند خرد / حَمِیْط: گوسبند پوست‌کنده / تَسْلَم: فاستدن یا پذیرفتن / تَعَدَّى: فاگذاشتن و افزونی نمودن / اَخْمَص: زیر پا به زمین چفسیده / اَفواف: پوست‌ها و آسته چفسیده، جمع فوفه / اِشْتَباک: به هم درشدن و چفسیدن / اِنْصِبَار: بچفسیدن؛ یعنی بایشمق / تَجَخَّیْه: بچفسیدن و به رو درآمدن / تَجَانُف: چفسیدن»

۲-۴-۱۲- ساخت مصادر جعلی بر اساس ساختار دستوری زبان

«اِفْتِضاح: رسواییدن / اِنْضاج: بریان کردن و بیزانیدن / ثَعْب: ریزانیدن آب / اِنْقِباس: گرفته شدن یا برسکیزیدن / اِشْباب: برپالانیدن و بر سکیزاییدن، خداوند فرزندان جوان شدن / تَنْزِیق: برسکیزانیدن اسب / شَبِیب: برسکیزیدن ستور / شِیْثاب: برسکیزیدن»

۲-۴-۱۳- فک اضافه

کسره اضافه در انتهای مضاف ثبت نشده و عمدتاً با حرف اضافه «از» مضاف و مضاف الیه از یکدیگر جدا شده‌اند: «تَقْلِیح: دندان پاک کردن از زردی / تَلَقُّع: جامه از سر تا پا درگرفتن / تَضْلِیع: منقش کردن به نوعی مخصوص از نقش‌ها / تَسَامُع: از کسی بد گفتن /

تَزَكِيَه: زکوة بدادن از مال و پاک گردانیدن/ باسلیق: رگ زبرین از بازو/ بَرَاء: آخر شب از ماه و .../ که این خصیصه شاید متأثر از نحو عربی است: بَرَم: آنکه اندر قمار نشود از بخل و فرارسیدن/ بَرْنی: نوعی از خرما/ تَبشیر: نوعی از مرغ/ تَزَكِيَه: زکوة بدادن از مال و پاک گردانیدن/ اِسْفند: نوعی از شراب.»

۲-۴-۱۴- کاربرد ضمیر «او» برای بی جان

مؤلف در موارد زیادی برای ارجاع به بی جان از ضمیر جاندار «او» استفاده میکند: «بَقْبَقَه: بانگ کردن کوزه چون آب در او شود/ بَوَه: پوست بچه مرده که در او کاه آکنده، در پیش مادرش نهند تا شیر دهد./ بیدآء: بیابانی که رونده در او هلاک شود/ بُؤْبُون: گیاهی است بر او جامه می شویند/ سَلَب: ربوده و پوست درختی است معروف در یمن که از او رسن می سازند/ سَكَن: هر آنچه دل بر او قرار گیرد/ سَكْر: آب بستن؛ یعنی بند کردن او را/ سَعَف: ح و آنجا که بر او برگ بود از شاخ/ سَاجَه: آن چوب که معیار بر او برکشند/ دَهَّاس: ریگ که پای بر او فروشود/ رَتَج: در بزرگ که در او دَر کوچک بود و در بسته را گویند/ دَف: بچه اشتر و پشم او و شیر او و گرمی/ دَرَّه: آنکه صیاد در پس او شود چون شیر و مانند آن/ خَزَمَه: درختی است که از پوست او رسن کنند.»

۲-۴-۱۵- کاربرد آنکه به جای آنچه

مؤلف در موارد معدودی و در پی مورد قبل، «آنکه» را به جای «آنچه» به کار میگیرد:

- دَرَّه: آنک صیاد در پس او شود چون شیر و مانند آن.
- جَلَب: آنک از برده و شتر و گوسپند از جای به جای برند برای فروختن

۲-۴-۱۶- تأثیر زبان ترکی

در موارد معدودی، نویسنده از واژگان ترکی در ترجمه واژگان عربی استفاده میکند. دلیل این ویژگی را که بسیار هم معدود است شاید بتوان به ترک زبانی مؤلف و یا نگارش اثر در منطقه ای ترک زبان مربوط دانست:

«أدیم: تِمَاج یعنی سختیان (گ۵ب)/ آرویه: بز کوهی، طلاغ گیچی. اُسرا: اسیرلرگ/ ۱۵/ اَم صَبَّار: سنگ لاه به معنی حاشلق(۱۵)/ اَم طَلحه: شپش یعنی بتلر (گ۱۵)/ اَمَدوحه: ستودن یعنی اوکلش(گ۱۵)/ اِبْتِلال: ترشیدن، اکشیمک (گ۱۶)/ اِسْتِکرا: وینیاچق طوب طوطق (گ۲۵)/ اِسْتِحاتث: برآغالیدن یعنی فنزرمق(گ ۲۵)/ اِسْتِحمام: خود را به آب گرم شستن و خوی گرفتن، یومق(گ۲۶)/ اَبِقْ: بنده هاء گریزان، قاچنجی ترکی/ اَنک: اُسْرُب، ترکی فورشون/ اَخَجَن: کوژ با ترکی اصمه/ اَوَّلُ من کل اَمْسِ: پریر، بالترکی اصراغی گرن/

تَقْمِیص: پیراهن درپوشیدن، با ترکی اورنمک/ تَقْییر: به قیر اندودن بالترکی یمومق/ ثَمَام: بُغْد ایق اوتی/ اِذْرا: ذاهیدن؛ یعنی صادرمق/ اِراسَه: براسویانیدن، برآسودن/ اِزْکا: بالانیدن کشت/ دُرُوخَه: الاجه بشمقجی بوجکی/ سُلْفَه: نهاری کسن [ناشتاشکن]؛ یعنی صفراق «أَمْلَس: نسو؛ یعنی طاینجق/ دُوآبه: پوستگی تنک بر سر شیر؛ یعنی قیمق کبی/ تَرَشْج: تراویدن؛ یعنی صرمق و طولمق/ بَنَاتُ اللّهُو: رودها برزنند؛ یعنی ساز گرشى روزنیه اوروقلری/ بَنَاتُ التَّار: صرغن دکانی/ بَنَاتُ اللّهُو: رودها برزنند؛ یعنی ساز گرشى روزنیه اوروقلری/ اِزْتیاد: جستن؛ یعنی صچرمق و شکرکم/ اِقدام: یاشمق یشنمق/ سَلَّاف: اوّل نسنه که آدم در سندن صویرلر/ سَبِیح: دریه کم گیجه گیب باتورلر/ رَضَف: دز آغوز شغلری/ دَرَه: ف، طره که آدمه اورلر/ حَبَّارْج: جوزلر/ بَلَاغِم: قزل اوکلر/ بَلَّسان: بر مشهور آقچدر یاغن الورلر/ اُمُّ طَلْحَه: شپش؛ یعنی بت لر/ اَسْراء: اسیر لر/ اَغْباب: سریر لر/ اَسَاكِفَه: کفشگرها، جمع اسکاف؛ یعنی یشمقجی لر/ اَرْسال: رمه‌های شتر و گوسپند، جمع رسل؛ یعنی سوریلر/ اُخیاد: یومری یرلر، .../ شَذْب: اوّل سر، انمجدن برایلر/»

۲-۵- مآخذ لغات

نویسنده فرهنگ حاضر هیچ‌گونه اشاره‌ای نکرده است که معانی ارائه شده را از چه مآخذی برگرفته است. نویسنده این پژوهش با جستجوی نمونه‌هایی از لغات در فرهنگهای کهن دریافت که مصطفی بن قباد لاذقی در ارائه معانی لغات از فرهنگهای المصادر زوزنی، مصادر اللغة زوزنی، مهذب الاسماء و تاج المصادر بیهقی استفاده کرده است و برای اثبات این مدعا و با توجه به حجم مقال، شواهد ذیل ارائه گردید و میزان به کارگیری هر فرهنگ، گویای میزان استفاده از آن در فرهنگ لغت مشکاه المصابیح است:

«شَبِیب: برسکیزیدن ستور (تاج المصادر، بیهقی: ذیل واژه)/ اَرْت: آنکه زبانش درآویزد در سخن (تاج المصادر، بیهقی: ذیل واژه)/ سَجَو: آرامیدن شب و دریا (تاج المصادر، بیهقی: ذیل واژه)/ اَرَشَم: آنک طعام بوید و حریص بود به وی (تاج المصادر، بیهقی: ذیل واژه)/ اَرَجَل: بزرگ پای و آنکه یک پایش سپید از بهایم (تاج المصادر، بیهقی: ذیل واژه)، (مهذب الاسماء، محمود بن عمر الزنجی السجزی: ذیل واژه)، (المصادر، زوزنی: ذیل واژه)/ اَرَجَز: آن شتر که پایش می‌لرزد در وقت برخاستن (تاج المصادر، بیهقی: ذیل واژه)، (المصادر، زوزنی: ذیل واژه)/ اَرَى: بسته شدن شیر و انگبین کردن منج (تاج المصادر، بیهقی: ذیل واژه)، (المصادر، زوزنی: ذیل واژه)/ اَدَن: آنکه آب از سر بینی او روان باشد (تاج المصادر، بیهقی: ذیل واژه)، (المصادر، زوزنی: ذیل واژه)/ رُگود: ایستادن آب در کشتی (تاج المصادر، بیهقی:

ذیل واژه)، (المصادر، زوزنی: ذیل واژه)/ رُزُوح: ماندن و سخت لاغر شدن(مصادر اللغة زوزنی: ذیل واژه)/ شَبّ: برانگیختن آتش و جنگ (مصادر اللغة زوزنی: ذیل واژه)/ سِفَاد: گشنی کردن (المصادر، زوزنی: ذیل واژه)/ سُوْر: حمله آوردن شیر به سوی مردم و برجستن(المصادر، زوزنی: ذیل واژه)/ سَطُوع: دمیدن خوشبوی و بر آن آمدن صبح و برخاستن گرد(المصادر، زوزنی: ذیل واژه)/ رَكْضُ: به پای زدن و دوانیدن ستور(المصادر، زوزنی: ذیل واژه)/ سِطَام: کفچه آتش(مذهب الأسماء، محمود بن عمر الزنجی السجزی: ذیل واژه)/ اَسْدَرَان: هر دو دوش(مذهب الأسماء، محمود بن عمر الزنجی السجزی: ذیل واژه)/ اَسْرَ: ... و نیزه میان تهی(مذهب الأسماء، محمود بن عمر الزنجی السجزی: ذیل واژه)/ اَدْمَص: مردی دنبال ابرویش باریک و بیشتر و ستر(مذهب الأسماء، محمود بن عمر الزنجی السجزی: ذیل واژه)/ رَتِیمَه: رشته که بر انگشت بندند تا بدان چیزی باز به یاد آید (مذهب الأسماء، محمود بن عمر الزنجی السجزی: ذیل واژه).»

۳- نتیجه گیری

مشکاة المصابیح در شمار فرهنگهای متقدم عربی به فارسی است که در خارج از ایران تالیف شده است. نویسنده این فرهنگ مصطفی بن قباد لاذقی است و از احوال او اطلاعی در دست نیست. از این اثر، تک نسخه‌ای در کتابخانه آیت الله مرعشی قم موجود است. تبویب فرهنگ بر مبنای روشی که لاذقی در مقدمه اثر گفته، استوار شده است. به لحاظ معادلهای فارسی، نوعی کهنگی زبانی هم در ساحت واژگانی و هم در عرصه دستوری ملحوظ است. برخی از معادلهای مذکور نشان دهنده تلاش لاذقی در واژه‌سازی فارسی است. نویسنده غالباً از علائم اختصاری نیز بهره برده است. برخی از معادلهای به عربی ساده و تعدادی نیز با واژه‌های ترکی معنی شده‌اند که نمایانگر تاثیر زبان ترکی در منطقه زبانی مؤلف است. درست است که لاذقی به بر شمردن تمامی معانی یک مدخل اهتمام نشان داده؛ به گونه‌ای که گاه برای یک مدخل چند معنی را ذکر نموده است؛ اما در قیاس با معانی متعددی که از یک واژه در فرهنگهای مشابه میتوان یافت؛ چنین استنتاج میشود که مولف، فرهنگ حاضر را نه از منظر لغت‌نویسی، بلکه از دیدگاه کاربردی تنظیم و مدوّن نموده و پرداختن به موضوعات متعددی چون حکمت، طب، نجوم، اعلام و اشخاص و روایتهای دینی و ... دلیلی دیگر بر کاربردی بودن آن است. از بابت رسم الخط نیز نسخه مشکاة المصابیح در شمار نسخ مشکول جای میگیرد.

منابع و مأخذ

- ۱- برهان قاطع، خلف تبریزی، محمدبن حسین (۱۳۶۲)، تهران، ابن سینا.
- ۲- تاج‌المصادر، بیهقی، احمدبن علی (۱۳۹۰)، به تصحیح و تحشیه و تعلیق هادی عالم‌زاده. تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ۳- تاریخ ایران: از اسلام تا سلاجقه، از سلسله تحقیقات گروه تاریخ ایران دانشگاه کمبریج، رن. فرای. (۱۳۷۸)، مترجم: حسن انوشه، ج ۴، تهران، امیرکبیر.
- ۴- راهنمای تصحیح متون، جهانبخش، جویا (۱۳۹۰)، تهران، میراث مکتوب.
- ۵- روش تحقیق و شناخت مراجع ادبی، غلامرضایی، محمد (۱۳۸۵)، تهران، جامی.
- ۶- فرهنگ فارسی، معین، محمد (۱۳۵۶)، تهران، امیرکبیر.
- ۷- فرهنگ مصادر اللغة (۱۳۷۷)، به تصحیح عزیزالله جوینی، تهران، دانشگاه تهران.
- ۸- فرهنگ نظام، داعی‌الاسلام (۱۳۶۶)، (۵جلد)، تهران، کتابخانه دانش.
- ۹- فهرستواره دست‌نوشته‌های ایران: دنا، درایتی، مصطفی (۱۳۸۹)، ج ۹، تهران، کتابخانه موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.
- ۱۰- لغت نامه دهخدا، دهخدا (۱۳۷۳)، تهران، موسسه لغت نامه دهخدا با همکاری انتشارات دانشگاه تهران
- ۱۱- مرجع شناسی ادبی و روش تحقیق، ماهیار، عباس (۱۳۷۵)، تهران، قطره.
- ۱۲- مرجع شناسی و روش تحقیق در ادبیات فارسی، ستوده، غلامرضا (۱۳۷۱)، تهران، سمت.
- ۱۳- مرجع شناسی: شناخت خدمات و کتاب‌های مرجع، مرادی، نورالله (۱۳۸۶)، تهران، فرهنگ معاصر.
- ۱۴- المصادر، زوزنی، ابوعبدالله حسین‌بن احمد (۱۳۷۴)، به اهتمام تقی بینش، تهران، نشر البرز.
- ۱۵- مهذب الأسماء، محمود بن عمر الزنجی السجزی (۱۳۶۴)، تصحیح دکتر محمد حسین مصطفوی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۱۶- نسخه خطی مشکاة المصابیح، لاذقی، مصطفی بن قباد (بی‌تا)، نسخه خطی مشکاة المصابیح، محفوظ در کتابخانه آیه الله مرعشی به شماره ۳۷۹۶.
- ۱۷- نمونه‌ای از شیوه‌های ابتکاری و گوناگون دانشمندان ایرانی در فنّ فرهنگ نویسی، شهبابی، علی اکبر (۱۳۶۷)، مجله ایران نامه، بهار ۱۳۶۷، شماره ۲۳، صص ۴۵۸ تا ۴۸۰.

Introduction of the Manuscript of "Meshkat-al-Masabih" Arabic to Persian Lexicon

Ali Jahanshahi Afshar¹

Abstract

Persian language has been interwoven with Arabic, and many Arabic words from the ancient era to the present day have been involved in Persian language and used in various literary and scientific texts. On the other hand, due to the miraculous aspects of the Holy Qur'an and the importance of reading and understanding this divine gift and repository of prophetic secrets, Iranians have been teaching Arabic language throughout all Islamic history. One of the most important references in teaching a language are the bilingual glossaries that contain a list of most important and useful words. One of these early glossaries, which have been compiled outside of Iran is "Meshkat-al-Masabih", Arabic to Persian lexicon. This book is written by Mostafa-ibn Ghobad Lazeqi. His biography is mostly ambiguous, and there is no information can be obtained from translation or Rijal texts. "Meshkat-al-Masabih" consists of books and chapters. Therefore it can be important and valuable to investigate this book, in terms of Arabic and Persian linguistic studies and the writing style attributes.

Keywords: glossary, Meshkat-al-Masabih, Mustafa-ibn qubad al-lazeqi, Arabic to Persian

¹ - Department of Persian Language and Literature, Shahid Bahonar University, Kerman, Iran a.j.afshar@uk.ac.ir